

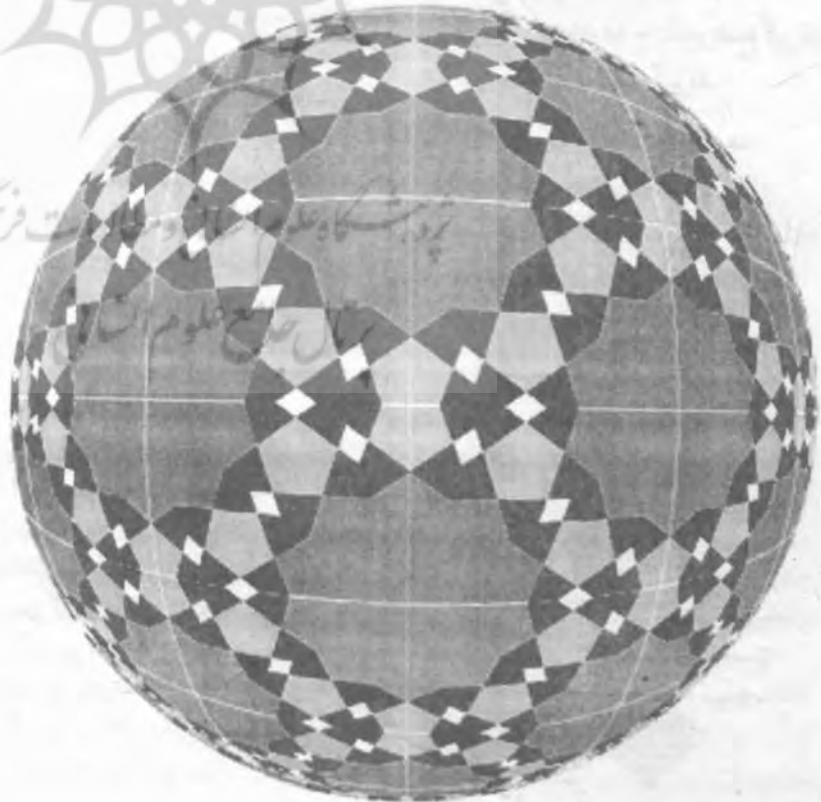
# توسعه فرهنگی؛ آرمیدن فرهنگ در سایه سار فطرت

○ علیرضا باوندیان

«دروازه‌نامه‌های فارسی به طور ضمنی به دو مفهوم اساسی فرهنگ که ریشه و سرچشمه است اشاره شده است. این دو نکته دریافت و برداشتی است از اندیشه‌ها و تلقی عامه در بیان کاربرد این کلمه. در این مورد در بعضی از این واژه‌نامه‌ها از قبیل: فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، برهان قاطع، برهان جامع و... فرهنگ به شاخه درختی اطلاق شده است که آن را می‌خوابانند و روی قسمتی از آن خاک می‌ریزند به طوری که سرشاخه از خاک بیرون باشد. مدتی به همین طریق می‌گذرد تا شاخه بیخ برآورد و ریشه بدواند. آنگاه آن شاخه را کنده و در جای دیگری نهال می‌کنند؛ و با این روش درختی ریشه دار و مستقل آماده بهره‌برداری می‌شود.

در بعضی دیگر از کتب لغت، فرهنگ را به معنی کاریز و قنات گرفته‌اند و از جمله به کلمه «دهن فرهنگ» اشاره کرده‌اند که امروز در بعضی از نقاط ایران، من جمله خراسان، مصطلح است و به معنی مظهر قنات است یعنی جایی که آب کاریز نمایان می‌شود و بر روی زمین جریان می‌یابد.

در این موارد می‌بینیم که از فرهنگ به‌عنوان ریشه زندگی و چشمه حیات یاد شده است<sup>۱</sup> فرهنگ، در اوایل قرن چهاردهم هجری معنای نوینی یافت. این دگرگونی به دلیل نیازی بود که در برابر اشاعه چهره فن‌آوری جدید احساس می‌شد و مرتبط با دریافت‌ها و نگرش‌های جدید از جهان بود. فرهنگ در طلوع قرن بیستم برابر با واژه Education و به مفهوم آموزش و پرورش بود اما رفته رفته به باطن اصلی خود یعنی Culture نزدیک و نزدیک‌تر شد. از قضا همین واژه Culture نیز بسان کلمه فرهنگ (در گستره



زبان و ادب فارسی) تحولات بسیاری را به خود دیده است. در زبان لاتین به معنی پرورش و کشت و کار بوده و دیرگاهی است که در مورد جوامع بشری و تاریخ و تمدن به کار گرفته می شود<sup>۲</sup> تعاریف زیادی تاکنون از این واژه شده<sup>۳</sup> که تنها یکصد و شصت و چهار تعریف آن را انسان شناسانی چون «کروبر»<sup>۴</sup> و «کلاکن»<sup>۵</sup> در کتابی با عنوان «فرهنگ، بازبینی نقادانه مفاهیم و تعاریف» با حوصله فراوان گردآورده اند.

«هرسکوئیس» از حدود دوست و پنجاه تعریف در این زمینه یاد می کند و برخی دیگر تا رقم چهار صد نیز پیش رفته اند.

«با وجود این که نوعی و سوسه ماده گرایانه همواره سعی در اتحاد دو واژه فرهنگ Culture و تمدن ationzCivill داشته، مع الوصف، نوعی احترام و ترجیح فطری که انسان در طول تاریخ اندیشه برای اصالت معنا قایل بوده است، مانع از یکی شدن مفاهیم مادی و معنایی شده است. این وحدت تنها هنگامی مقبول واقع شده که مفهوم مادی تمدن از آن سلب شده است، یعنی تمدن به دو معنی «تمدن عینی» (بافت مادی) و «تمدن ذهنی» (بافت استعلایی) استفاده شده: در این حال می توان تمدن ذهنی را با فرهنگ یکی دانست، اما بهتر است برای جلوگیری از هر گونه اشتباه، این دو واژه را از یکدیگر جدا کنیم، به این صورت که تمدن را مجموعه روابط ظواهر و صورت های مادی جوامع انسانی تعریف کنیم و فرهنگ را مجموعه استعلایی مفاهیم عقلی - اخلاقی و ارزشی از مفهوم تمدن بدانیم.<sup>۶</sup>

مرحوم استاد محمد تقی جعفری در کتاب «فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو» می نویسد:

«با دقت در تعاریفی که از فرهنگ شده

است به این نتیجه خواهیم رسید که تعدادی از آنها برای شناساندن یک یا چند عنصر فرهنگی ذکر شده است، مانند فرهنگ علمی، فرهنگ هنری، فرهنگ ادبی، فرهنگ اخلاقی و تعدادی دیگر از این تعاریف فقط برای بیان گونه های مختلف یک پدیده فرهنگی مثلا هنری ذکر شده اند. برخی دیگر فرهنگ پیرو را توضیح می دهند و بعضی دیگر فرهنگ پیشرو را معرفی می نمایند: اگر چه به این دو اصطلاح تصریح نکرده اند. یک مثال ساده برای بیان اینکه آن همه تعاریف، نتوانسته است یک مفهوم جامع را برای فرهنگ ارائه دهد. این است که عدلهای زانشناختی سعی می کنند برای تعیین مرکز دایره، نقطه های فراوانی درون دایره بزنند ولی هیچ یک از آن نقطه ها مرکز حقیقی دایره نیست، زیرا صاحب نظران یا جامعه شناسان فرهنگی، آن هویت اصلی انسان را که پرچم خود را در مرز طبیعت و ماورای طبیعت زده است

دو سر هر دو حلقه هستی

به حقیقت به هم تویوستی  
جزی در نظر نگرفته و بتبار این فقط به بررسی معلولات عناصر فرهنگی محدود، آن هم در عرصه فیزیکی پدیده ها و فعالیت های فرهنگی پرداخته اند.

بدیهی است که به این ترتیب شمار معلولات در عرصه فیزیکی نه تنها می تواند به یکصد و شصت و چهار تعریف برسد، بلکه می تواند از هزار هم تجاوز کند. شمار برای اثبات این حقیقت می تواند به بی اعتنایی یا کم اعتنایی تعریف کنندگان فرهنگ به قطب درون ذاتی آن، مانند قطب ذاتی زیبایی، توجه فرمایید. در صورتی که فرهنگ، حقیقتی است دو قطبی: درون ذاتی و برون ذاتی. جامع ترین تعریفی که از فرهنگ

با نظر به اکثر تعاریف به عمل آمده می توان ارائه داد این است:

فرهنگ، عبارت است از کیفیت یا شیوه بایسته و یا شایسته برای آن دسته از فعالیت های حیات مادی و معنوی انسان ها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی باشد.

از آنجا که فرهنگ در ذهن و ضمیر افراد و جوامع متعدد، تعریف های بسیار متعدد دارد یقینا به تبع آن «توسعه فرهنگی» نیز چنین خواهد بود. نازمانی که فرهنگ را در فروع برترین دین خدا (اسلام) به شایستگی تعریف نکنیم و سیمای شفاف و روشنی از آن بدست ندهیم چگونه خواهیم توانست، در وادی توسعه فرهنگی گام های کارآمد و برانگیزاننده ای برداریم.

آیا فرهنگ را می توان در قالب «ویژگی وقتاری نوع بشر»، همراه با نگرش های عینی و مادی مؤثر در ضابطه مند شدن مجموعه رفتار او تعریف کرد؟ یا اینکه بگوییم: فرهنگ عبارت است از مجموعه کاملی از دانش، عقاید، هنر، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هر نوع ظرفیت ها و عاداتی که انسان در مقام عصری از جامعه کسب می کند؟ آیا فرهنگ را «تجربیدی از رفتار انسانی» معرفی کنیم و یا اینکه فرهنگ را «شناخت غیر بیولوژیک انسان» - چون امری غیر موجود و در عین حال واقعی - تلقی کنیم و حضور آن را بدون وجود حوادث واقعی و عینی در جهان خارج ممکن - شماریم؟ آیا فرهنگ را می باید «حقیقت تجربیدی دو قطبی» (ذاتی و عینی) دانست که قطب عینی اش (رفتارها)، میدان بروز آن است؟ آیا هر آنچه ماهیتا موضوع «روانشناسی» قرار می گیرد در زمره فرهنگ

● «توسعه فرهنگی» یعنی «هدفمند سازی حیات» به نحوی که جنبه‌های «زیبایی جویی»، «فرزانه پروری»، «دانش طلبی»، «آرمان خواهی» و «قانون گرایی» عمیقاً به فعالیت و شکوفه سازی رسد و همه اجزای فرهنگی قویاً متشکل شوند. توسعه فرهنگی یعنی متحد سازی عنصر اخلاق عالیه انسانی با عنصر فرهنگ علمی، یعنی پیوند هر چه بیشتر عنصر فرهنگ هنری با عنصر فرهنگ ارشاد اقتصادی، یعنی آرمیدن فرهنگ در سایه سارفطرت».



است؟

آیا فرهنگ مجموعه‌ای از دستاوردهای جامعه در زمینه پیشرفت‌های مادی و معنوی است که خود جامعه هم مصرف کننده و پذیرنده آن است؟ آیا فرهنگ، مجموعه شناخت‌ها و معلومات ذهنی و اجتماعی است که به دست آوردن آن به مطالعات وسیع و متعدد نیازمند است؟ آیا فرهنگ نتیجه یا اثر «بارور کردن شناخت انسانی» و صیقل دادن خود از راه ممارست و تمرین و مداومت است؟ آیا مجموع ثروت‌های مادی و معنوی که بشر در «فرآیند عمل تاریخی اجتماعی» خود ایجاد کرده است فرهنگ نامیده می‌شود؟ آیا فرهنگ، کوشش مستمر به منظور استفاده از طبیعت در ارتقاء زندگی انسانی است؟ آیا فرهنگ، مجموعه دستاوردهای فعالیت تمدن بشری در طول تحولات خود است؟ دستاوردهایی که با فعالیت خلاقانه مردم مدام غنی و غنی‌تر می‌شود؟ آیا فرهنگ آن عاملی است که سطح جامعه و یا گروهی از افراد را در مقاطع معینی از تاریخ مشخص می‌کند؟ یا فرهنگ «کشش روحی» در زمینه‌های مربوط به معرفت شهودی و غیرشهودی است؟

«ارنست کاسیرر» در کتاب «رساله‌ای در باب انسان» می‌نویسد: ۱۷.

فرهنگ را می‌توان به مثابه جریان «آزادی تدریجی نفس انسان» تلقی کرد. زبان و هنر و علم و دین، لحظات متنوع این فرآیند هستند و در هر یک از آنها، انسان نیرویی جدید، یعنی نیرویی برای ساختن جهان ویژه خود، جهانی آرمانی کشف و اثبات می‌کند. فلسفه نمی‌تواند از جست‌وجوی یک وحدت بنیادی در این جهان آرمانی چشم‌پوشد. اما این یگانگی را با سادگی

● از آنجا که فرهنگ در ذهن و ضمیر افراد و جوامع متعدد، تعریف‌های بسیار متعدد دارد یقیناً به تبع آن «توسعه فرهنگی» نیز چنین خواهد بود. تا زمانی که فرهنگ را در فروغ برترین دین خدا (اسلام) به شایستگی تعریف نکنیم و سیمای شفاف و روشنی از آن بدست ندهیم چگونه خواهیم توانست، در وادی توسعه فرهنگی گام‌های کارآمد و برانگیزاننده‌ای برداریم.

● اگر منظور از فرهنگ، آن پدیده‌هایی است که «حیات معقول انسانی» را قابل فهم ساخته و قبول آن اسباب «انبساط همه جانبه روانی انسان‌ها» در زندگی هدفدار می‌باشد، تردیدی نیست که توسعه بر پایه چنین فرهنگی با اسلام سازگار است و حتی باید گفت که اسلام آن را تقویت نیز می‌کند.

#### پی نوشت‌ها:

۱. بیهقی، حسینعلی؛ مفاهیم و ویژگی‌های فرهنگ مردم، انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد.
۲. سجاده‌چی، مهدی؛ مقاله «درباره فرهنگ» مجله مشکوة - شماره ۲۱ - زمستان ۱۳۶۷.
۳. آشوری، داریوش؛ تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ.
۴. L. Kroeber.
۵. Clyde Kluckhohn.
- and definitions vistage books, Newyork.
- culture, acritical review of concepts
- .A.L. Kroeber and clyde kluckhohn,
۶. سجاده‌چی، مهدی؛ (مقاله یاد شده).
۷. کلبیر، ارنت؛ رساله‌ای در باب انسان، ترجمه بزرگ نادرزاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۸. جعفری، محمد تقی؛ فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

جامعه اسلامی را از فراخوانی به سوی خویشتن خویش بسی دور می‌کند و دیگر پاسخ‌گوی آرمان‌های عالی حیات بشری نیست و به همین جهت نمی‌تواند جواب رضایت‌آمیزی به چون و چراهای حیات بدهد، آری، هر توسعه‌ای که نتواند از پس تعیین هدف اعلای زندگی برآید از برآوردن «آرمان‌های عالی حیات» نیز ناتوان است. هدف اعلای زندگی، بدون «بارورسازی ابعاد سازنده حیات» در حد امکان، نمی‌تواند برخوردار از خلاقیت باشد. زندگی افراد و جوامع در غیبت هدفمندی تکاملی، هر جلوه فرهنگی مشخصی را هم پدید آورد، از آزادی هدفدار که ضامن بقای فرهنگ اصیل است دور خواهد بود. فرهنگ در زمینه «هدفمندی» دوست مانند روح در «حرکت هدفدار» است. فرهنگ یک جامعه روح آن جامعه است و نمودها و فعالیت‌های فرهنگی به منزله پدیده‌ها و رفتارهایی است که روح از خود بروز می‌دهد، از این روست که در امر توسعه فرهنگی ناگزیر از آنیم که احساسات و تفکر جامعه را غنا بخشیم و آن دو را چنان با یکدیگر هماهنگ سازیم که خود انسان‌ها با شخصیت آزاد و خلاق خود، به توسعه فرهنگی همت گمارند.

«توسعه فرهنگی» یعنی «هدفمند سازی حیات» به نحوی که جنبه‌های «زیبایی جویی» «فرزانه پروری»، «دانش طلبی»، «آرمان خواهی» و «قانون گرایی» عمیقاً به فعالیت و شکوفه سازی رسد و همه اجزای فرهنگی قویا متشکل شوند. توسعه فرهنگی یعنی متحد سازی عنصر اخلاق عالی انسانی با عنصر فرهنگ علمی، یعنی پیوند هر چه بیشتر عنصر فرهنگ هنری با عنصر فرهنگ ارشاد اقتصادی؛ یعنی آرمیدن فرهنگ در سایه سار نظرت.

اشتباه نمی‌کند و از ناهماهنگی‌ها و کشمکش‌ها و تضادهای و مخالفت‌های شدید و مجادلات عمیق میان قوای مختلف انسان بی‌خبر نیست. قوای گوناگون انسان قابل‌تحویل به یک مخرج مشترک نیستند. این قوا در مسیرهای مخالف کشیده می‌شوند و از اصول متفاوتی پیروی می‌کنند. اما این تکتک و این نابرابری قوای آدمی، به معنای ناهمخوانی و ناهماهنگی نیست. تمام این وظایف و اعمال، مکمل یکدیگرند و هر کدام افق جدیدی را می‌گشایند و جنبه تازه‌ای از انسان را به نشان می‌دهند.

همچنین استاد محمد تقی جعفری در کتاب «فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو» می‌نویسد: «هر پدیده و فعالیت فرهنگی که با ارزش‌های متعالی انسان مانند اخلاقیات و مذهب سازگار باشد فرهنگ اسلامی آن را نمی‌پذیرد. زیرا هر پدیده و فعالیتی که به نام فرهنگ در جامعه بروز کند و مخالف حیثیت و شرافت و شخصیت کمال طلب انسانی باشد، اگر چه در جذاب‌ترین صورت عرضه شود فرهنگ اسلامی با آن مخالفت نموده و از عرضه و ترویج آن جلوگیری می‌نماید. این است اساسی‌ترین وظیفه یک فرهنگ پویا که اسلام با صراحت و صدای بلند حامی آن است»<sup>۸</sup>

اگر منظور از فرهنگ، آن پدیده‌هایی است که «حیات معقول انسانی» را قابل فهم ساخته و قبول آن اسباب «انبساط همه جانبه روانی انسان‌ها» در زندگی هدفدار می‌باشد، تردیدی نیست که توسعه بر پایه چنین فرهنگی با اسلام سازگار است و حتی باید گفت که اسلام آن را تقویت نیز می‌کند. اما اگر توسعه فرهنگی بر شالوده «اصالت بخشی» به دو عنصر سرور و سود انجام گسیخته مادی، تعریف و تأکید شود، یقیناً

